

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا  
الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا  
بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٥٩﴾  
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ  
فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ  
تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا ﴿٥٩﴾

سوره مبارکه نساء



**برای دانلود صوت جلسه اینجا کلیک کنید**  
توصیه اکید می شود که حتما همراه با خواندن  
متن کتاب صوت سخنرانی این جلسه (با  
صدای رهبری) را هم گوش کنید!

مطلبی که امروز در دنباله بحث‌های گذشته، در نظر گرفتیم که مطرح بشود، بیان چند مسئله از مسائلی است که در پیرامون مسئله ولایت، به این مسائل برخورد می‌کنیم. اینها جزو آن ترکیب اصلی و بیان موضع این مسئله نیست. درباره ولایت و اینکه ولایت چه هست و از کجای قرآن استفاده می‌شود و دارای چند بُعد و چند رویه و چند جانب هست، بحث همانی بود که قبلاً عرض شد. منتها یک سلسله مسائلی هست که برای مسئله ولایت، مسائل فرعی است؛ اگرچه که خود این مسائل، هرکدامی در جای خود، یک مسئله اصولی و تعیین‌کننده است، که مثل یک اصلی، باید از آن برای جهت‌گیری‌های اسلامی و برای تعیین خط‌مشی جامعه مسلمان استفاده کرد. این چند مسئله را ما به ترتیب، دوتا را در این ورقه امروز ذکر کردیم<sup>۱</sup> و یکی، دوتا را هم ان شاء الله فردا عرض خواهیم کرد.

یکی این است که خب، شما ثابت کردید از روی قرآن که حفظ پیوستگی‌های داخلی و نفی وابستگی‌های خارجی؛ تکرار می‌کنم: حفظ پیوستگی‌های داخلی و نفی وابستگی‌های خارجی برای یک جامعه مسلمان، متوقف است بر اینکه یک مرکزیتی، یک قدرت متمرکزی در جامعه اسلامی وجود داشته باشد تا همه نشاط‌ها و فعالیت‌ها و همه جهت‌گیری‌ها و موضع‌گیری‌های قطب‌ها و جناح‌های مختلف

۱. به پلی‌کپی انتهای جلسه مراجعه بفرمایید.

این جامعه را، او رهبری و اداره کند؛ و اسم این ولی ست. ولی با تشدید یاء، یعنی فرمانروا؛ یعنی آن کسی که همه نیروها از او باید الهام بگیرد و همه کارها به او باید برگردد و خلاصه، آن کسی که مدیریت جامعه اسلامی، هم از جنبه فکری و هم از جنبه عملی با اوست، این اسمش ولی است. اینها را از قرآن ثابت کردیم. حالا بفرمایید ببینیم که ولی جامعه اسلامی کیست؟ آیا ما یک حرف خلاصه‌ای در این باب داریم که اگر به ما گفتند که بسیار خوب، حالا می‌خواهیم بشناسیم ولی را؛ چه کسی ولی می‌تواند باشد؟ کدام قدرتی است که همه نیروهای جامعه اسلامی باید به او برگردد، باید او فرمانروایی بکند؟ اگر این سؤال از ما بشود، آیا پاسخی داریم یا نه؟ بله داریم. البته جواب این مطلب را و پاسخ را در خلال مطالب گذشته، گاه‌گاهی عرض کرده‌ام و شما هم می‌دانید، چنین نیست که مطلب نامعلومی باشد. می‌خواهیم از لحاظ اسلوب منطقی و تسلسل طبیعی مطلب، این را هم بررسی کرده باشیم.

قرآن پاسخ در اینجا یک کلمه است، می‌گوید آن کسی که ولی واقعی جامعه اسلامی ست، او خداست. حاکم در جامعه اسلامی، جز خدای متعال، کسی دیگری نیست. این مطلبی ست که توحید هم همین را به ما می‌گفت، نبوت هم همین اصل را برای ما مسلم می‌کرد، حالا می‌بینید که ولایت هم این مطلب را به ما می‌گوید. اینجا این جمله را به اشاره عرض کنم و بگذرم؛ همیشه باید اصول یک مکتب و یک مسلک همین جور باشد که هر یک از اصلها، نتیجه‌ای بدهد که اصلهای دیگر آن نتیجه را می‌دهد. این جور نباشد که از یکی از اصول مکتب، ما یک استنتاجی بکنیم که ضد آن را از اصل دیگری استنتاج می‌کنیم، و متأسفانه در اسلامی که در ذهن و دل بعضی از ساده‌دلان مسلمان امروز هست، همین جور در می‌آید. از بعضی از اصول چیزهایی استنتاج و استنباط می‌شود، درست ضد آنچه که از بعضی از اصول دیگرش استنباط می‌شود.

بنابراین آن کسی که در جامعه اسلامی، حق امر و نهی و فرمان و حق اجرای اوامر و حق فرمان دادن و معین کردن خط مشی جامعه و خلاصه، حق تحکم در همه خصوصیات زندگی انسان‌ها دارد، خداست، «وَاللَّهُ وَليُّ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۱</sup>. بنده آیاتی که تعبیر ولی و اولیا داشت، در قرآن تتبع کردم و همه را تقریباً یک مطالعه اجمالی کردم، دیدم این تعبیر که خدا ولی جامعه اسلامی ست، مؤمنین جز خدا ولی و یآوری ندارند، خدا حاکم همه امور بشر باید باشد، این یک مسئله‌ای ست که در قرآن جزو مسلمات است. البته توجه دارند

۱. سوره مبارکه آل عمران / آیه ۶۸

۲. (تبع) در پی رفتن، تحقیق کردن

برادرها، لکن در عین حال خوب است که توجه بدهم من برای بعضی که ممکن است در ذهنشان مطلب مخلوط بشود؛ صحبت سرسلطه تکوینی پروردگار نیست؛ آن به جای خود محفوظ، معلوم است که خدای متعال گردش زمین و آسمان را به اراده قاهره<sup>۱</sup> خویش تنظیم می‌کند. صحبت سراین است که قوانین زندگی انسان‌ها و روابط فردی و اجتماعی جامعه بشر هم باید از خدا الهام بگیرد؛ یعنی حاکم و فرمانروای قانونی، در جامعه الهی اسلامی قرآنی و ظل<sup>۲</sup> نظام اسلامی، که ما تعبیر می‌کنیم از آن همیشه به نظام علوی، و این تعبیری است که دلم می‌خواهد در ذهن‌ها بماند؛ نظام علوی، حکومت علوی، این نظامی که نامش را نظام علوی می‌گذاریم و نظام اسلامی می‌گذاریم و جامعه قرآنی می‌تواند نامی برای ما برای آن باشد؛ در یک چنین جامعه‌ای و در یک چنین نظامی، حاکم فقط خداست.

خب، اینجا می‌رسیم به یک مطلب دیگری؛ آقا، یعنی چه حاکم خداست؟ خدای متعال که با مردم روبه‌رو نمی‌شود تا امر و نهی بکند، انسان‌ها احتیاج دارند که یک انسانی بر آنها حکومت بکند، یک انسانی لازم است که سررشته کار انسان‌ها را به دست بگیرد. اینکه می‌گوییم یک انسانی، روی یک آن تکیه ندارم، رهبری دسته‌جمعی را نمی‌خواهم نفی کنم، نه؛ انسان لازم است که سررشته کار انسان‌ها را به دست بگیرد؛ و الا اگر چنانچه در میان جامعه انسانی و بشری، فقط قانون باشد، ولو آن قانون از طرف خدا باشد، امیری نباشد به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام که حالا عرض می‌کنم، فرمانروایی نباشد، یا یک هیئتی نباشد که فرمانروایی بکند، خلاصه ناظر بر اجرای قانون اگر در جامعه بشری نباشد، انتظام جامعه بشری باز هم به هم خورده است. این انسان چه کسی باشد؟

آن انسانی یا انسان‌هایی که قرار است بر بشر و جامعه بشری، عملاً فرمانروایی بکنند، عملاً ولی جامعه باشند، عملاً ولایت جامعه را به عهده بگیرند، اینها چه کسانی باشند؟ پاسخ مکتب‌های گوناگون به این سؤال، گوناگون بوده. پاسخ واقعیت‌های تاریخی هم به این سؤال گوناگون بوده. یک عده‌ای گفته‌اند: **الْمَلِكُ لِمَنْ غَلَبَ**؛ هر کسی غالب شد، یعنی حکومت جنگل. یک عده‌ای گفته‌اند هرکسی که دارای تدبیر بیشتری است. یک عده‌ای گفته‌اند هرکسی که از طرف مردم مورد قبول باشد. یک عده‌ای گفته‌اند هرکسی که از آن دودمان چنین‌وچنان باشد. یک عده‌ای سخنان دیگری گفته‌اند، منطق‌ها و ممشاه<sup>۳</sup> و سلیقه‌های دیگری ابراز کرده‌اند.

۱. (قه‌ر) غالب، چیره

۲. (ظال) سایه

۳. (م‌ش‌ی) رفتار، مشی

پاسخ دین و مکتب دین به این سؤال، این است که «أَنَا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ»؛ آن کسی که عملاً در جامعه، زمام فرمان را و امر و نهی را به دست می‌گیرد از سوی پروردگار عالم، رسول اوست. لذا در جامعه‌ای، وقتی که پیامبری آمد، معنی ندارد که با بودن پیغمبر، حاکم دیگری به جز پیغمبر بر مردم حکومت بکند. پیغمبر یعنی همان کسی که باید زمام قدرت را در جامعه به دست بگیرد، حاکم باشد. وقتی که پیغمبر از دنیا رفت، تکلیف چیست؟ وقتی که پیغمبر خدا مثل همه انسان‌های دیگر از دنیا رفت و جان به جان آفرین تسلیم کرد، آنجا چه کار کنیم؟ باز آیه قرآن پاسخ می‌دهد به این مطلب؛ «وَالَّذِينَ آمَنُوا» مؤمنان ولی شما هستند. کدام مؤمنان؟ هر که به مکتب دین ایمان آورد، او ولی و حاکم جامعه اسلامی است؟ خب، اینکه لازم می‌آید که به عدد همه نفوس مؤمن، حاکم داشته باشیم! چه کار کنیم در اینجا؟ مؤمنانی که نشانه خاصی دارند. پیدا است که آیه قرآن ضمن اینکه می‌خواهد یک کسی را معین بکند، می‌خواهد یک انسان معلوم مشخصی را، رویش انگشت بگذارد، بگوید حاکم شما این است؛ ضمناً می‌خواهد معیار را هم به دست بدهد. دقت کنید! می‌خواهد آن انسانی که در نظر شارع و قانون‌گذار اسلام مشخص است، او را می‌خواهد بر مردم حکومت بدهد، اما در ضمن، معیار را هم می‌خواهد بگوید، علت اینکه ما گفتیم حاکم شما این باشد، معیار این است. این است علت انتخاب او از طرف پروردگار، یا انتصاب او از طرف پروردگار؛ لذا می‌گوید «وَالَّذِينَ آمَنُوا» آن کسانی که ایمان آورده‌اند، ایمان درست آورده‌اند، که لازمه اطلاق<sup>۲</sup> «آمَنُوا» این است که ایمان درست مراد باشد، نه ایمان‌های ظاهری. آن کسانی که در طول زندگی خود نشان دادند که ایمان آوردند، آن کسانی که با عمل خود، ایمانشان را امضا کردند؛ پس «الَّذِينَ آمَنُوا»، شرط اول این است که واقعاً مؤمن باشند. شرایط دیگری هم دارد، «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» آن مؤمنینی که نماز را اقامه می‌کنند، نه اینکه نماز می‌خوانند. نماز خواندن یک چیز است، نماز را به پاداشتن یک چیز دیگر است. اگر می‌خواستند بگویند نماز می‌خوانند، می‌توانستند بگویند يُصَلُّونَ؛ تعبیری است هم کوتاه‌تر، هم موجزتر.<sup>۳</sup>

اقامه صلاة در یک جامعه، معنایش این است که روح نماز در جامعه زنده بشود، جامعه جامعه نمازخوان بشود؛ و می‌دانید که جامعه نمازخوان، یعنی آن جامعه‌ای که در تمام گوشه و کنارهایش، ذکر خدا و یاد خدا، به طور کامل موج می‌زند و می‌دانید که جامعه‌ای که ذکر خدا و یاد خدا در آن موج بزند، در این جامعه هیچ فاجعه‌ای انجام نمی‌گیرد، هیچ جنایتی، هیچ خیانتی، هیچ لگدی به ارزش‌های انسانی

۱. سوره مبارکه مائده / آیه ۵۵

۲. (طلق) تعمیم، شامل کردن

۳. کوتاه و مختصر

در این جامعه انجام نمی‌گیرد. آن جامعه‌ای که در آن ذکر خدا موج می‌زند، مردم متذکر خدا هستند، جهت‌گیری، جهت‌گیری خدایی است، در این جامعه، همه کار مردم، برای خدا انجام می‌گیرد.

علت دزدی‌ها، علت زبونی‌ها، علت ظلم‌ها، علت تن به ظلم دادن‌ها - از دو طرف - علت تعدی‌هایی<sup>۱</sup> که انجام می‌گیرد، همچنین علت تن به تعدی دادن‌هایی که انجام می‌گیرد، تماماً دوری از یاد خدا و ذکر خداست. آن جامعه‌ای که ذکر خدا را دارد، حاکمش مثل علی بن ابی طالب صلوات الله علیه است، که ظلم نمی‌کند و ظلم را می‌کوبد. محکومش مثل ابی ذر غفاری است، که با اینکه کتک می‌خورد، با اینکه تبعید می‌شود، با اینکه تهدید می‌شود، با اینکه غریب و بی‌کس می‌ماند، اما زیر بار ظلم نمی‌رود، از راه خدا بر نمی‌گردد. این جامعه‌ای است که در آن ذکر خدا هست، این جامعه‌ای است که در آن اقامهٔ صلاة هست.

مؤمنی که در جامعه اقامهٔ صلاة کند؛ جهت جامعه را به سوی خدا قرار بدهد، ذکر الهی را در جامعه رایج و مستقر کند؛ «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ». به اینجا هم خاتمه پیدا نمی‌کند ولی، «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» تقسیم عادلانهٔ ثروت بکنند، زکات بدهند، اهل انفاق در راه خدا باشند، دنبالش می‌گویند «وَهُم رَاكِعُونَ» درحالی که راکع هستند زکات را بدهند. این اشارهٔ به یک مورد و یک داستان خاص است. شنیده‌ام، بلام آن حرفی را که بعضی از مفسرین دیگر گفته‌اند، گفته‌اند که «وَهُم رَاكِعُونَ»، معنایش این است که اینها همیشه در حال رکوع باشند، و اشاره به قضیهٔ خاصی نیست. اما روح عربیت و عربی دانی این احتمال را نفی می‌کند، «وَهُم رَاكِعُونَ» یعنی در حال رکوع زکات می‌دهند. این هم مؤید همان مطلبی است که دیروز عرض کردم، که به احتمالی به ذهن من می‌آید؛ که گمان می‌کنم زکات مطلق انفاقات است؛ چون انگشتی که امیرالمؤمنین در حال رکوع داد، زکات اصطلاحی نبود، انفاقی بود در راه خدا، و اطلاق زکات شده، «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» یعنی یک انسان، آن قدر دل بسته به مساوات<sup>۲</sup> باشد، به قدری علاقه‌مند به انفاق باشد، به قدری برایش دیدن فقر و فقیر دردآور باشد که صبر نکند نمازش تمام بشود، این سائل برود، فقیر دیگری بیاید. انگشت تنها و منحصر خودش را ندهد، بگوید می‌گذارم بعد می‌دهم. به قدری جاذبهٔ این انسان زیاد است برای انفاق، آن قدر این آدم محو در راه انجام این تکلیف است که امان ندارد که صبر کند، مجال ندارد که تحمل کند. فقیری دیده، فقری دیده، جلوه‌ای دیده که خدا آن جلوه را دوست نمی‌دارد، او هم دوست نمی‌دارد، چیزی هم ندارد جز انگشت؛ لذا در حال نماز، درمی‌آورد می‌دهد به سائل.

۱. (ع دو) تجاوز کردن

۲. (س وی) برابری، یکسانی

این اشاره به یک ماجرای مخصوص و مشخصی است در تاریخ که این را امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به وجود آورده؛ یعنی این بزرگوار در حال نماز بوده، فقیری آمده و این بزرگوار انفاق کرده، آیه نازل شده است. پس همان طوری که ملاحظه می‌کنید، آیه دارد به طور اشاره‌ای علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان ولی امر معین می‌کند؛ ولی نه به صورت معین کردن زورگویان تاریخ، که وقتی معاویه فرض کنید می‌خواهد برای خودش جانشین معین بکند، می‌گوید این پسر جانشین من است، فرزند من که هست، باید که به این مقام، او بعد از من برسد. اما خدای متعال این جوری برای پیغمبر جانشین معین نمی‌کند؛ می‌گوید که علی بن ابی طالب باید بعد از پیغمبر به حکومت برسد، چون ملاک حکومت در او هست به نحو شدید. چیست؟ ایمان کامل به خدا، اقامهٔ صلاة در جامعه، دلبستگی به انفاق و ایتاء<sup>۱</sup> زکات تا حد از خود بی خود شدن. ضمن اینکه نصب می‌کند خلیفه را، ضمن اینکه معین می‌کند خلیفه را که علی بن ابی طالب علیه السلام است، ملاک را، مناط<sup>۲</sup> را، فلسفهٔ خلافت او را هم روشن می‌کند. این آیهٔ قرآن است. بنابراین در اسلام، ولی امر آن کسی است که فرستادهٔ خداست، آن کسی است که خود خدا او را معین می‌کند؛ چون فرض این است که هیچ انسانی به حسب طبیعت خلقت و آفرینش، حق تحکم بر انسان‌های دیگر را ندارد.

تنها کسی که حق تحکم دارد، خداست و چون خدا حق تحکم دارد، خدا می‌تواند طبق مصلحت انسان‌ها، این حق را به هر که بخواهد، بدهد و می‌دانیم که کار خدا، بیرون از مصلحت نیست، دیکتاتوری نیست، قلدری و زورگویی نیست، کار خدا طبق مصلحت انسان‌هاست؛ چون طبق مصلحت انسان‌هاست، پس بنابراین او معین می‌کند، ما هم تسلیم می‌شویم. او معین می‌کند پیغمبر را، معین می‌کند امام را، بعد از امام معین می‌کند آن کسانی را که با معیارها و ملاک‌های خاصی تطبیق بکنند. آن کسی که این صفت را داشته باشد، این صفت را داشته باشد، این صفت را داشته باشد، صفاتی را معین می‌کند، می‌گوید اینها بعد از ائمهٔ هداة معصومین، حاکم بر جامعهٔ اسلامی هستند. پس ولی را خدا معین می‌کند؛ خودش ولی است، پیغمبرش ولی است، امام‌ها ولی هستند. امام‌های خاندان پیغمبر تعیین شده‌اند، دوازده امام، در رتبهٔ بعد، آن کسانی که با یک معیارها و ملاک‌های خاصی تطبیق بکنند و جور بیابند، آنها معین شده‌اند برای حکومت و خلافت. مسئله در مورد تعیین ولی در اسلام این است. البته این یک آیه بود که من برایتان

۱. (أتی) دادن

۲. (ن و ط) ملاک، مقصد

ذکر کردم، آیات دیگری هم در قرآن هست که بعضی را در این ورقه آوردیم و بعضی را هم باید بگردید، در قرآن خودتان پیدا کنید. آیات فراوانی در اینجا داریم.

آنچه که در اسلام تکیه روی آن شده، این است که زمام امر مردم، دست آن کسانی نیفتد که انسان‌ها را به دوزخ می‌کشانند. مگر تاریخ نشان نداد این مطلب را به ما؟ مگر ندیدیم که با جامعه اسلامی، اندکی بعد از صدر مشعشع<sup>۱</sup> آغاز اسلام، چه کردند و چه شد؟ و چه بر سر این جامعه آمد؟ آن جامعه‌ای که در آن جامعه، مردم قدر مردان نیک را ندانند، آن جامعه‌ای که مردم در آن جامعه، معیارهای نیکی را عوضی بگیرند، در آن جامعه‌ای که مردم نتوانند آن‌کس که مُصلح آنان است و ناصح مشفق آنها، او را بشناسند، این جامعه چقدر باید رویش کار شده باشد تا به اینجا رسیده باشد و یک چنین وضعی پیدا کرده باشد؟ تبلیغات زهراگینی که از طرف دستگاه‌های قدرت ظالمانه و جائرانه در میان جامعه اسلامی انجام گرفت، به قدری افق معلومات و بینش مردم را عوض کرد، کاری کرد با این مردم که مردم مثل اینکه سیاهی را سفیدی بینند و سفیدی را سیاهی، به یک چنین حالتی درآمده بودند. لذا بود که در قرن‌های دوم و سوم هجری تقریباً، آدم وقتی به تاریخ نگاه می‌کند، می‌بیند فجایع دستگاه قدرت و خلافت را، و می‌بیند بی‌اعتنایی و بی‌تفاوتی مردم را، حیرت می‌کند. آیا این همان مردمند؟ اینها همان مردمی هستند که در مقابل عثمان صبر نکردند، از اطراف، او را محاصره کردند و بعد هم بالاخره با آن وضع فجیع او را از خلافت خلع و عزل کردند؟ اینها همان‌هایند؟ اینها همان‌ها هستند که حالا در شب عروسی خلیفه عباسی، خرج گزافی را که می‌توانست یک جناح عظیمی از جامعه اسلامی را اداره کند، می‌بینند که دارد خرج چه عیاشی‌هایی می‌شود، برای چه کارهایی دارد مصرف می‌شود، چگونه دارد بیت‌المال مسلمین صرف مسائل شخصی می‌شود. کار به درست و نادرستش ندارم، مسائل شخصی‌ست؛ پولی‌ست برای هزار نفر آدم، یک نفر آدم این پول را فقط صرف خودش بکند، نمی‌گوییم صرف عیاشی خودش بکند، نه خیر، صرف نماز و روزه خودش بکند، جایز است این کار؟ و می‌دیدند که در متن واقعیت جامعه اسلامی این کار دارد انجام می‌گیرد و درعین حال، غافل بی‌خبر.

شاید یک وقتی گفته باشم این را که در شب عروسی جعفر برمکی، وزیر محبوب هارون الرشید - یک جوان بیست‌وهشت، نه ساله، سی ساله‌ای بوده جعفر برمکی. آن وقتی که جعفر برمکی از دنیا رفت، سی و چهار، پنج سالش بود، آن وقتی که کشتند او را. در اوج محبوبیت داماد می‌شود جعفر، هارون الرشید هم علاقه و آفری به جعفر برمکی دارد - به جای نُقل که بر سر عروس و داماد می‌پاشند شب عروسی،

۱. (شعشع) درخشان

دیدند مهمان‌های گرامی عالی‌قدر جناب برمکی‌ها و هارون‌الرشید، یک چیزهایی بر سر عروس و داماد پاشیده شد. وقتی که رفتند نزدیک برداشتند؛ خب ریختند برداشتند، دوتا، سه‌تا، پنج‌تا برداشتند، دیدند بله، اینها نقل که نیست، سکه هم نیست، درست دقت کردند؛ قوطی‌های ظریفی ست به قدر یک بند انگشت، جعبه است اینها، از طلای ناب این جعبه را درست کردند، بعد که جعبه را باز می‌کردی، از داخلش یک کاغذی درمی‌آمد، کاغذ بسیار نازک و رقیقی، این کاغذ را که باز می‌کردی، می‌دیدي که عجب! یک ورقهٔ بزرگ شد. می‌خواندی ورقه را، می‌دیدي که در این ورقه، فرمان مالکیت فلان قسمت از کشور، به شما داده شده. فرمان اقطاع<sup>۱</sup> است، فرمان تیول<sup>۲</sup> است.

در یک شب واحد خدا می‌داند، پانصدتا، هشتصدتا، هزارتا فرمان تیول در کاغذهای بسیار نازک، در قوطی‌های طلا بر سر یک عروس و داماد ریخته شد و کسانی برداشتند که خلیفه نمی‌دانست که اینها که خواهند بود، مثلاً فرض کنید که املاک فلان دشت و وسیع فلان ناحیه می‌افتاد به یک بچه، می‌افتاد دست یک مست، می‌افتاد دست یک چاقوکش، می‌افتاد دست یک آدم بی‌عرضه. اینها را که دیگر خلیفه نمی‌دانست، ریخته بود، هرکه هرچه برداشت، چپو<sup>۳</sup> برداشتند، رفتند، خوردند، بردند. اما در آن ناحیه‌ای که حالا اقطاعش دست این آدم افتاده، چقدر مردم پامال خواهند شد، چقدر ثروت‌ها از بین خواهد رفت، چقدر حقوق ضایع خواهد شد، نابود و پامال خواهد شد، اینها را که فکر نمی‌کردند. در همان احوال، اختلاف طبقاتی به این حد است، در همان احوالی که این بذل و بخشش‌ها دارد انجام می‌گیرد، این اسراف‌ها و ترف‌ها<sup>۴</sup> دارد انجام می‌گیرد؛ یحیی‌ای علوی<sup>۵</sup> در کوه‌های طبرستان، با ظلم و با ستم داشت می‌جنگید، درحالی‌که خودش و عیالش فقط یک پوشش داشتند، که وقت نماز شوهر می‌گرفت می‌پوشید، بعد می‌داد به زن تا او ستر بدن بکند و نماز بخواند. خاندان پیغمبری که با ظلم می‌جنگیدند، در یک چنین وضعی به سر می‌بردند و این مردم می‌دیدند و بی‌تفاوت بودند.

عرضم به هارون نیست، از هارون گله مندی نیست. هارون اگر این کارها را نکند، هارون نیست. طبقهٔ

۱. (ق طع) قطعه

۲. واگذاری زمین و ملک به کسی از طرف پادشاه که آن شخص از طریق مالیات آن ملک برای خود، درآمدی فراهم می‌آورد.

۳. به بیغما برد، تاراج

۴. خوشگذرانی

۵. یحیی بن عبدالله، از نوادگان امام حسن است که در زمان هارون الرشید، در نواحی مختلف حکومت اسلامی، برای خود بیعت جمع کرد و دعوت خود را در طبرستان علنی کرد. هارون فضل بن یحیی برمکی را مأمور سرکوب قیام او کرد. پس از اینکه کار بر یحیی بسیار سخت شد، تقاضای امان از هارون کرد، هارون امانش داد. و در نهایت در یکی از زندان‌های هارون به شهادت رسید.



هارون حکم می‌کند که تا وقتی که این طبقه وجود دارد، این جور کاری انجام بدهد؛ از او که گله‌مندی نیست. گله‌مندی از مردمی‌ست که آن حساسیت صدر اسلام را فراموش کرده بودند، آن هوشیاری و درک را که در صدر اسلام داشتند، از دست داده بودند، درمقابل این وضع، احساس تکلیف نمی‌کردند، احساس مسئولیت نمی‌کردند، دردشان نمی‌آمد؛ این برای چیست؟ از بس تبلیغات مضر مودیانۀ رذالت‌آمیز روی مردم کار کرده بود. این دست‌های تبلیغی و دستگاه‌های تبلیغی در اقطار جامعۀ اسلامی و کشور اسلامی، سالیانی روی مغز مردم، روی روح مردم، روی روحیۀ مردم مدام کار کرده بود، کار کرده بود، کار کرده بود تا به اینجا رسیده بود. پس شما ببینید چقدر مهم است اینکه حاکم جامعۀ اسلامی چه کسی باشد. آن کسی باشد که خدا معین می‌کند.

آیه قرآن می‌گوید «أَطِيعُوا اللَّهَ»<sup>۲</sup>، از خدا اطاعت کنید، «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» از رسول اطاعت کنید، «وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» صاحبان فرمان از میان خودتان. صاحبان فرمان یعنی چه؟ آن جاهل نادان مسلمان نام، خیال می‌کند صاحب فرمان، یعنی هرکسی که می‌تواند فرمان بدهد، هرکسی که زورش می‌چربد برای فرمان دادن؛ می‌گوید این اولی الامر است. ما می‌گوییم نه، اولی الامر او نیست. اگر بنا باشد که هرکه می‌تواند فرمان بدهد، اولی الامر باشد و از طرف قرآن به رسمیت شناخته شده باشد، خب در فلان کوهستان، فلان دزدِ قداره بندِ سبیل از بناگوش دررفته هم فرمان می‌دهد، او هم در آنجا همه‌کاره است؛ پس آنجا اولی الامر است؟ و اطاعت فرمان او واجب است؟

آن کسی که به همگان فرمان می‌دهد که سه روز و سه شب، فقط زن‌ها بیایند از خانه‌ها بیرون و مردها حق ندارند از خانه بیایند بیرون - این را یکی از همین بزرگان صفویه، به حسب نقل بعضی از تواریخ، اگر راست باشد، در زمان صفویه باب کرده بود و باب شده بود در اصفهان. شاهد عینی ماجرا یک [کتاب] تاریخی نوشته؛ حالا نمی‌دانم آن تاریخ مستند هست یا نیست - فقط زن‌ها بیایند بیرون، در تیمچه‌ها و کاروانسراها و دکان‌ها و بازارها و همه‌جا و همه‌جا، زن‌ها و دخترها بیایند کار کنند، مردها نیایند. آیا مرد در این شهر نباشد؟ خب، زن‌ها راحتند بدون نامحرم؛ نه خیر، خود ارباب و دوستان و رفقا و اطرافیان، آنها بیایند. مردمی که مادر، خواهرشان در بازارند، آنها حق ندارند بیایند، اینها بیایند. خب، این اولی الامر است؟ از این می‌شود اطاعت کرد؟ فرمان این، فرمان خداست؟

۱. (ق طر) گوشه‌ها، اطراف

۲. سوره مبارکه نساء / آیه ۵۹

اولی الامری که شیعه معتقد است، آن اولی الامری است که منشور فرمان را، خدا به نام او کرده باشد، این را می‌خواهیم ما. آن انسانی است که اگر چه «مِنْکُمْ» است، جزو انسان‌های دیگر است، اما ولایت را از خدا گرفته باشد، که صاحب ولایت کبری خداست، از خدا گرفته باشد.

حالا هارون الرشید با آن وضعش، با آن عُتُق منکسره‌اش،<sup>۱</sup> با آن بذل و بخشش و اسرافش، با آن آدم‌کشی‌اش، که همین جعفر برمکی و بسیاری از خاندانش را در یک روز تار و مار و قتل و قلع و قمع کرد و بسیاری از مؤمنین و بسیاری از مسلمین؛ والی ماشاءالله کارهای دیگر، خب، این را ابوحنیفه می‌گفت که این اولی الامر است. با امام جعفر صادق هم همیشه سر نزاع و جنگ و دعوا، برای همین بود که می‌گفتند آقا شما چرا با اولی الامر زمانت درمی‌افتی؟ اولی الامر زمان، یعنی همین هارون کذایی، توجه کردید؟

پس منطبق شیعه در این مسئله، بسیار منطبق ظریف و دقیقی است. ضمن اینکه نصب خدا را از قرآن احساس و استنباط می‌کند، معیارها و ملاک‌ها را هم به دست مردم می‌دهد تا مردم فریب نخورند. نگویند خیلی خب، علی بن ابی طالب روی سر ما، روی چشم ما، قبولش داریم، حالا هم جانشین علی بن ابی طالب، هارون الرشید است. بله، این جور می‌گویند. کما اینکه این حرف گفته می‌شد. بنی عباس یک سلسله‌ای داشتند که این سلسله احیاناً به علی بن ابی طالب هم می‌رسید یا به پیغمبر می‌رسید! نگویند علی بن ابی طالب را قبول داریم، جانشینی‌اش هم بالاخره رسید به هارون الرشید، همین‌طور رسید به تسلسل تا به هارون الرشید. منصور عباسی می‌گفت که امام حسن را ما قبول داریم، خلیفه، اما ایشان پول گرفتند و خلافت را فروختند. منطبق منصور عباسی است دیگر! خلافت را چون فروخت، پس حقی به خلافت ندارد. ما هم از آنهایی که خلافت به آنها فروخته شده بود، خلافت را به زور گرفتیم، برای ماست. حرف آنهاست. پس علی بن ابی طالب را قبول هم می‌کردند، روی سر، روی چشم هم می‌گذاشتند برحسب ظاهر، اما درعین حال منافاتی نمی‌دیدند بین حکومت علی بن ابی طالب و حکومت هارون عباسی.

شیعه می‌گوید نه، این حرف درست نیست. شیعه می‌گوید تو که حکومت علی بن ابی طالب را قبول داری، باید معیارهای خلافت و ولایت را هم قبول داشته باشی. باید قبول داشته باشی که علی بن ابی طالب به خاطر جمع بودن این معیارها به عنوان ولی انتخاب شده؛ پس اگر کسی، در او این معیارها نبود یا ضد این معیارها در او بود، این آدم حق ندارد که جانشین علی بن ابی طالب، خودش را معرفی کند. حق ندارد

۱. عتق منکسره در لغت به معنای گردن شکسته است ولی در اصطلاح به آدم بداخلاق و عبوس گفته می‌شود.

ولایت شیعه را، ولی امر بودن را، ادعا کند و کسی حق ندارد بپذیرد از او. این اولین مطلبی که در این زمینه، در پیرامون مسئله ولایت پیش می‌آید.

البته مطلب دوم را هم اینجا اشاره کردیم و آیه‌اش را هم نوشتیم. ولایت خدا برای چیست؟ اگر کسی این را سؤال کند، بگوید آقا، به چه دلیل شما می‌گویید: چرا ولایت امر در اختیار خدا و برای خداست؟ چرا؟ جوابش این است که این، ناشی از یک فلسفه طبیعی است که در جهان بینی اسلام مشخص و معین شده است. در جهان بینی اسلام، همه چیز عالم از قدرت پروردگار ناشی می‌شود، «وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ» هر آنچه در روز و شب آرمیده و ساکن است، از آن خداست. خب، کسی که همه پدیده‌های خلقت برای اوست و حکومت تکوینی بر همه چیز در اختیار او است، حکومت قانونی و تشریحی هم باید در اختیار او باشد، چاره‌ای نیست. این هم مطلب دوم است، تا برسیم به مطالب بعدیش. حالا توجه کنید من این آیات را تندتند معنا کنم.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»<sup>۲</sup> همانا خدا شما را فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهلش برگردانید، «وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ» و چون میان مردم داوری و حکومت و قضاوت می‌کنید، برطبق عدل و داد، حکومت و قضاوت بکنید، «إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ» همانا پروردگار چه نیکو چیزی است که شما را بدان پند می‌دهد و موعظه می‌کند، «إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» همانا پروردگار شنوا و بیناست. آنچه را که به شما فرمان می‌دهد، از روی شنوایی و آگاهی و دانش کامل است. چون شنوای نیازهای درونی شماست، چون بینای سرنوشت شماست، لذا آنچه را احتیاج دارید، به شما می‌دهد و می‌بخشاید.

این از آیه اول که درباره امانت صحبت می‌کند، و می‌گوید امانت‌ها را به اهلش بدهید، درحقیقت یک زمینه‌چینی برای آیه دوم است. امانت فقط این نیست که یک تومان من دست شما دارم، این یک تومان را به من برگردانید. مهم‌ترین نمونه‌های امانت، این است که آنچه امانت خداست در میان مردم، آن را در انسان به جایش برساند و به اهلش برساند. اطاعت انسان که میثاق و پیمان خدا با آدمی است، آن را در جایش مصرف کند و خرج کند، اطاعت از خدا بکند و از آن‌که خدا فرموده که اطاعت بشود. این مهم‌ترین مصداق امانت است.

۱. سوره مبارکه انعام / آیه ۱۳

۲. سوره مبارکه نساء / آیات ۵۸ تا ۶۰

بعد می‌فرماید «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ای آن کسانی که ایمان آورده‌اید، «أَطِيعُوا اللَّهَ» اطاعت کنید از خدا، «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»، و اطاعت کنید از پیامبر خدا، «وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» اطاعت کنید از صاحبان فرمان از میان خودتان؛ آن کسانی که در میان شما صاحبان فرمانند. این جا تز اسلامی با بعضی از ترها و ایده‌های دیگر، مایزه و محل افتراقش معلوم می‌شود. تز اسلامی نمی‌گوید که حکومت، روزی خواهد بود که لازم نباشد، نه؛ ایده اسلامی پیش‌بینی نمی‌کند آن روزی را که در جامعه، دولت و حکومت نباشد، نه‌خیر؛ درحالی‌که بعضی از مکتب‌ها پیش‌بینی می‌کنند آن روزی را که جامعه، جامعه ایده‌آل است و یکی از خصوصیاتش این است که دیگر دولت و حکومت در آن جامعه نیست؛ نه؛ اسلام این را پیش‌بینی نمی‌کند.

خوارج، زیر بهانه حکومت الهی بود که می‌گفتند علی بن ابی طالب باید نباشد. می‌گفتند «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» حکومت برای خداست. امیرالمؤمنین در جواب این می‌گوید «كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ»<sup>۲</sup> سخن، سخن درستی است، حاکم واقعاً خداست، آن کسی که مقررات را می‌دهد و سررشته زندگی را به دست می‌گیرد، واقعاً خداست، اما شما می‌گویید «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» یا می‌گویید «لَا أَمْرَ إِلَّا لِلَّهِ» قانون و حکومت برای خدا، مجری قانون کیست؟ آن هم شما می‌گویید که غیر خدا، کسی نباید مجری قانون باشد؟ بعد لذا در جواب این سخن می‌گوید: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ»، بالاخره انسانیت و جامعه بشری امیر لازم دارد، حاکم و فرمانروا لازم دارد. این طبع انسانی است که باید زندگی‌اش با یک مجری قانون همراه باشد؛ بودن قانون کفایت نمی‌کند، باید کسی باشد تا اینکه این قانون را اجرا کند و نظارت کند بر اجرای دقیق و صحیح این قانون، همین را می‌گوید «وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، منتها اولی الامر، آیا مطلق اولی الامر است؟ هر که فرمان راند درست است؟ گاهی می‌شود در یک جا دو نفر فرمان می‌رانند ضد یکدیگر، هر دو اولی الامرند؟ گاهی می‌شود یک آدمی فرمان می‌راند که عقل و خرد انسانی، فرمانرانی او را نفی می‌کند؛ باز هم اولی الامر است؟ اینجاست که بین ما و طرز فکر تسنن، یک اختلاف اساسی پیدا می‌شود. ما می‌گوییم اولی الامر، صاحب فرمان، آن صاحب فرمانی است که با معیارهای الهی تطبیق بکند. درحالی‌که آنها این چنین شرطی را عملاً که نمی‌کنند، حالا در کتب فقهی‌شان چیست، مراجعه درستی نداشتیم ببینیم. آئی که شایع است در افواه و در زبان‌ها، این است که نه، هرکسی که به مقام فرمانرانی و فرمانروایی رسید، برایشان محترم و معتبر است. «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ» پس اگر در چیزی منازعه و اختلافی داشتید، «فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ» برگردانید

۱. (م‌ی‌ز) جداکننده

۲. حدیث شماره ۱۵

آن را به خدا و پیامبر. «إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ» اگر شما مؤمن به خدا و روز واپسین هستید، «ذَلِكَ خَيْرٌ» این نیکوتر است، «وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» دارای عاقبت بهتری است. ببینید، مردم را متوجه می‌کند به عواقب نیک فرمانروایی نیکان و عواقب سوء فرمانروایی بدان. این هم یک آیه.

دنباله‌اش آیه سوم است. طعن به کسانی است که از این فرمان کلی سر می‌پیچند، «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ» آیا نمی‌نگری به آن کسانی که می‌پندارند که ایمان آورده‌اند به آنچه که بر تو نازل شده است، به آیین تو، «وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ» می‌پندارند که بر آیین تو و آیین پیشینیان تو، ادیان آسمانی، ایمان دارند؛ پیش خودشان، خودشان را مؤمن فرض می‌کنند؛ با اینکه خودشان را مؤمن فرض می‌کنند، کاری از آنها سر می‌زند که منافی با ایمان به خداست، آن چیست؟ «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ» می‌خواهند تحاکم کنند به طاغوت، یعنی برای حل و فصل کار خود به طاغوت مراجعه کنند، از طاغوت نظر بخواهند، فرمان بگیرند، بر طبق نظر او، فرمان او، زندگی خود را به راه ببرند؛ این منافی با ایمان است، «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ»، می‌کوشند، می‌خواهند تحاکم کنند نزد طاغوت، درحالی که «وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» درحالی که به اینها فرمان داده شده است که به طاغوت کفر و انکار بورزند، «وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا» و شیطان می‌خواهد که آنان را گمراه کند، گمراهی و سرگستگی بسی دور. من احتمال می‌دهم این شیطان، همان خود طاغوت است، چیز دیگری نیست. اینها می‌خواهند سراغ طاغوت بروند، غافل از اینکه این شیطان طاغوت، این شیطانی که با عنوان طاغوت در قرآن شناخته می‌شود، آنها را از راه راست دور می‌کند تا از گمراهی‌ها، از وادی‌های تیه<sup>۱</sup> سرگردانی، سرشان را در می‌آورد. طاغوت آنها را، شیطان آنها را از جاده آن چنان دور می‌اندازد که برگشتنشان کار یک ذره، دودزه نیست، خیلی به دشواری دیگر برگردند به راه راست هدایت. این آیه قرآن است.

البته مطلب بعدی که اینجا نوشتیم، عین آنچه که نوشتم عرض می‌کنم. ولایت خدا و پذیرش آن از طرف مؤمنان ناشی از یک فلسفه است که در جهان بینی اسلام مقرر گردیده و بنابراین یک امر طبیعی است. که اینی که ما می‌گوییم از خدا باید اطاعت کرد و ولی امر خداست، این یک فلسفه طبیعی روشنی دارد. چون همه چیز برای خداست. که آیه «وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ»؛<sup>۲</sup> این مطلب را درست روشن می‌کند. ان شاء الله فردا باز دنباله این بحث را ادامه می‌دهیم.

۱. (ت ۵) بیابانی که بنی اسرائیل در آن سرگردان شد.

۲. سوره مبارکه انعام / آیه ۱۳